

خلاصه: ش 64 (بهمن 46): 55-62، تصویر، طرح. اینچه برون: موقعیت محلی، وضع زندگی و معیشت، آب‌وهوا، گذشته تاریخی، کشت برنج، کوچ مردم ده، بازار مکاره هنگام درو، ابزارکار.

ترک‌های ایران (5)

هوشنگ پور کریم از انتشارات اداره فرهنگ عامه

در مقاله‌هایی که تا کنون راجع به ترک‌های ایران در ((هنر و مردم)) به طبع رسید، زمینه‌های اجتماعی و تاریخی ترک‌نمانان و جغرافیای تاریخی ((دشت گرگان)) (ترکمن صحرا) به اجمال بررسی شد. از این شماره، به مطالعه همه شئون مادی و معنوی زندگی مردم یکی از دهکده‌های ترکمن می‌پردازیم. در مقاله حاضر، پس از آشنائی مقدماتی با دهکده ((اینچه بورون - ince burun))، توصیف کوتاهی از گذشته مردمش و برنجکاری منسوخ شده آن را می‌خوانیم تا زمینه لازم برای بررسی موضوع‌های مورد نظر فراهم بشود که در شماره‌های آتی ((هنر و مردم)) مطالعه خواهد شد.

اینچه بورون آشنائی با محل:

((اینچه بورون)) در شمال ((دشت گرگان)) و در حاشیه جنوبی رودخانه ((اترک)) بر تپه‌ای دراز و باریک افتاده است که از آنجا به سمت جنوب شرقی تا ((گنبد کاووس)) هفت هشت فرسنگ و به سمت جنوب غربی تا ((گرگان)) دوازده فرسنگ راه است. رودخانه ((اترک))، در آن محل، روزگاری رودخانه بود: روزگاری که عمرش ده پانزده سال پیش بسر رسید و عمر نعمت را هم برید. حالا باریکه آبی از آن مانده است که به زحمت خودش را می‌کشانند.

آن طرف ((اترک)) خاک ((شوروی)) است، که پس از فاصله‌ای کوتاه و پوشیده با نی‌ها و خار و بوته‌ها، سیم خاردار و برج‌های دیده بانی کار گذاشته شده است. این طرفش، کشت و کارهای مردم، ((اینچه بورون)) و ((تنگلی - tangali)) و ((دانشمند)) است که سه دهکده‌اند و بزرگترینشان ((اینچه بورون)) است. اگر ((اق تپه - oq tape)) را هم - که در سه چهار کیلومتری جنوب ((اینچه بورون)) است - با آن ده دوازده تا آلاچیکش به حساب یک ده بگذاریم، میشوند چهار تا و هر کدام بنا شده بر تپه‌ای کوچک که در هر جای دیگر غیر از ((ترکمن صحرا)) به تپه بودن آنها شک میکنند. صحرا هم عجب پدیده‌ای است. آن همه زمین، تهی از انسان، تهی از زندگی، گسترده بر خار و بوته‌ها، با گذرگاه شترهای بی بار و مهار که تنها به پاس طبع شگفت انگیز خود به صحرا تن داده‌اند. بازگردیم به ((اینچه بورون)) که مردمش بر خاک آن می‌کارند و می‌چرانند و افتخار زندگی به آن می‌بخشند.

نمای ده از جنوب بد قواره است، دراز و باریک، با خانه‌های کوچک و آلاچیقهایی که کنار هم و جدا از هم بر روی تپه افتاده‌اند، با مشتی درخت گز و چند تا درخت سنجد. همین. آدم اگر آدمها نیازموده باشد، یا شوق چنین آزمونی نداشته باشد، از همانجا که دورنمای ده را ببیند، راهش را کج میکند. مگر اینکه اهل همانجا باشد یا حداقل قسمتی از امور زندگی‌اش در آنجا بگذرد.

راه ورود به ده از مشرق است. البته از هر طرف میشود وارد شد، چرا که بازاری یا کوچه‌ای یا قلعه‌ای با

دیوارها و دروازه‌ها در کار نیست . اما این راه آسانتر است ، چون با رفت و آمد کوبیده شده است و بر چند جایش پل بسته‌اند که حتی ماشینهای باری هم اگر باران نیارد از آنها می‌گذرند . از دماغه شرقی ((اینچه برون)) راه دو طرف میشود . یکی در سمت مشرق به ((دانشمند)) و یکی به ((اینچه برون)) . همین راه است که سرتاسر آبادی می‌گذرد و آن طرف ده سر می‌آورد و هفت هشت کیلومتر دورتر به دهکده ((تنگلی)) می‌رسد که در مغرب ((اینچه برون)) است . همه آلاچیقها و خانه‌های ده در دو سوی همین راه افتاده‌اند ، خانه و آلاچیقهایی که در جنوب راه هستند ، پشتشان به راه است ، خانه‌ها و آلاچیقهای شمالی رویشان . یعنی ایوانهایشان روبروی جاده است و در اطرافها و آلاچیقها هم به روی جاده باز میشود و به سمت جنوب که آفتابگیر است ، در دو طرف همین راه ، هفت هشت دکان ((اینچه برون)) را در فاصله‌هایی دور از هم میتوان یافت که ساختمانشان با خانه‌های ده تفاوتی ندارد . هر دکان با کمی اشیاء و محصولات که از شهر آورده‌اند . در نیمه‌های راه ، سمت جنوب ، مدرسه دهکده است . بعد از مدرسه ، میدان ده قرار دارد که جای گشاده تری است و گرنه با قسمتهای دیگر راه چندان تفاوتی ندارد . مسافتی بعد از آن در سمت جنوب ، ساختمان ((درمانگاه سپاه بهداشت)) است ، کمی بعد ، تقریباً در انتهای آبادی ، سمت شمال جاده ، ساختمان دو آشکوبه ((پاسگاه مرزبانی)) قرار گرفته است با یک برج دیده بانی که روزها درفش ایران بر آن افراشته است و شبها چراغی روشن . عجب حال و احساسی دارد تماشای آن آخرین درفش افراشته یا آن آخرین چراغ روشن در حد و مرز خاک کشور .

این دیدار گذرنده‌ای بود از ((اینچه برون)) . نمایی کالبدی که روح آن اینچه بورونیا هستند . و اگر بخواهیم از این مردم هم نمایی با همان دیدار گذرنده داشته باشیم . ناچار باید آنها را بر حسب فصل و موقع روز و شب در چند تصویر مجسم کنیم :

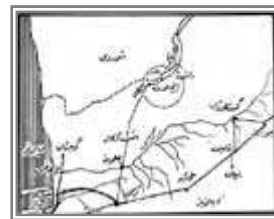
صبحهای تابستان ، وقتی که خورشید هنوز در افق رنگین مشرق است ، مردم ((اینچه بورون)) به کار برخاسته‌اند . مردها با جامه‌های سبک تابستانی و کلاه ترکمنی ، تیشه‌ای یا داسی در دست ، در پی وجین کردن مزرعه پنبه و یا در پی درو کردن گندم از ده بیرون می‌روند . زنها با پیراهنهای سرخ و گلدار ، در حالیکه زیورهای آویخته بر گیسوهایشان و ((گل یخه))ها و گردنبندهایشان از زیر روسریها پیداست ، بردها و بزغاله‌ها را از خانه‌های خود به گله‌ها هدایت میکنند . شترها و اسبها و خرابی که شب را کنار هم و با سرو صداهایشان در میدان ده بسر برده بودند ، اینک با بر انگیختن گرد و خاک کار روزانه را شروع کرده‌اند . گله گاوها برای چرا با چوپانشان از ده به راه می‌افتد . خرها را وقتی که پالان گذاردند پسران و دختران با ظرفهای آب سوارشان می‌شوند تا برای خانه‌هایشان آب بیاورند . دخترهای بزرگتر و تازه عروسها و زنها به قالیچه‌بافی می‌پردازند .

اندکی پیش از آنکه آفتاب به بالای ده برسد ، مرهایی که کشتشان چندان دور نیست به ده باز می‌گردند تا کنار زن و بچه‌هایشان لقمه‌ای بخورند و لختی بیاسایند . در چند ساعت حوالی ظهر کمتر گذرنده‌ای یا جنبیده‌ای دیده میشود . همه از گرمای هوا به درون اطافها و آلاچیقها پناه می‌برند . گوساله‌ها با گوسفندهای گوشتی را که برای پرواری به جلو خانه‌هایشان می‌بندند و الاغها و حتی مرغ و خروسها همه بی حرکت در زیر سایه دیوارها یا ((تالار))هایی که با تخته‌ها و نی و بوته‌ها پوشانده شده است به خواب می‌افتند .

فصل تابستان ، در چنان موقعی از روز ، دهکده کاملاً آرام و ساکت است . درها بسته و صداها خفته ، انگار که زندگی را تعطیل کرده‌اند . تنها صدای کوبیدن شانه‌های قالیچه‌بافی از چند خانه یا آلاچیق دور و بر شنیده می‌شود که در آن سکوت همچون ضربه‌های تعیین کننده وزن یک آهنگ می‌توان آنرا بهتر شناخت .

هنگام غروب ، مردهایکه به زراعت‌هایشان بازگشته بودند و آنها که سرتاسر روز را به وجین مزرعه پنبه و یا به درو کردن گندم مانده بودند ، اینک با علفهای که برای حیواناتشان گرد آورده‌اند به ده باز می‌گردند ، لحظه‌هایی بعد این مردان ، هر چند نفر گرد هم به گفتگو می‌نشینند ، زنها برای نان پختن تنورها را آتش میکنند و از هر سوی دود و دمی به راه می‌اندازند . پسرها و دخترها با ظرفهای انباشته از آب که بر

الاغها سوار کرده‌اند به ده می‌رسند . مراجعت گاوها ، شیردوشی زنها ، بازیهای پراکنده کودکان ، غروب اینچه بورون را در پی رخوت و سکوت ظهر پر غلغله می‌نماید ، شاید همه نیروهای حیات به حرکت آمده‌اند تا با آفتاب و افق گلگون مغرب وداع کنند ، یا در استقبال شب پرستاره‌ای باشند که آسمانش در صحرا از هر جای دیگر پرشکوهرتر است .



نقشه موقعیت جغرافیای اینچه برون

شبهای اینچه بورون - تابستانها - باید با نسیم خنکی همراه باشد و گرنه مشکل میتوان وزوز پشه‌ها را و نیشهایشان را تحمل کرد . بی سبب نیست که اینچه بورونیا در این شبها چراغ روشن نمیکنند و در ایوان یا تالارهای کوچکشان با همان روشنائی گاه و ستاره‌ها می‌سازند . خانواده‌هایی که در اطاقها بسر می‌برند یا در آلاچیقها ، ناچار چراغ موشی کوچکی می‌افروزند و در پرتو ناتوان آن سفره ناتشان را پهن می‌کنند .

دعای بعد از صرف هر غذا و از جمله دعای پس از شام خالی از لطف و احساس نیست . مدمم اینچه برون به پاس لقمه‌هایی که به زحمت فراوان می‌شود ، دستها را با زمزمه آیه‌ای بلند می‌کنند و با خلوص نیت که هرگز نمیتوان به آن شك کرد شکر گذار خداوند می‌شوند .

دختران جوان و زنها پس از آنکه کودکان را به خواب سپردند ، چند ساعتی به قالیچه بافی و دوک ریزی ادامه میدهند مردها برای وقت گذرانی در جانی گرد هم مینشینند و زحمت کارهای روزانه را با گفتگوهای غالباً شیرین شبانه جبران می‌کنند .

اینک همه اینچه بورونیا بخواب رفته‌اند و دهکده به سگها و شترها و اسبها و بیش از همه به الاغهایی واگذار شده است که فریادها و دعوایشان تا سپیده صبح تمام نمی‌شود .

در زمستانها حال ده طرزی دیگر است ، در کنار همه خانه‌ها و آلاچیقها توده‌ای هیزم از شاخه‌های خشک گز انباشته است . مردم کمتر پیدایشان می‌شود ، صبحها و غروبها را که سردتر است تا می‌توانند توی اطاق یا آلاچیق بسر می‌برند . معهذا کارهای گوناگون روزانه دستبردار نیست . اگر مرهای پوستین پوشیده‌نی را که آفتاب می‌گیرند ندیده بگیریم ، دیگران هر يك به کاری مشغولند . مردانی که از ده بیرون می‌روند با بیلی بر دوش برای جوی کندن یا تیري برای هیزم چیدن ، پسر بچه‌هایی که در راه مدرسه کتاب و دفتر به زیر بغل گرفته‌اند ، زنهایی که بر روی پیراهنهای کم بها روپوشهای گران قیمت مخملي و سکه دوزی شده پوشیده‌اند و به کارهای خانه میرسند . اینها با همان اطاقها و آلاچیقهایی که در برخی از آنها زنان و دختران همچنان به قالیچه بافی مشغولند .



زنان و دختران اینچه برو نی بیشتر ساعات روز را به قالی بافی مشغولند

بیرون از دهکده ، زمینهایی که در آنها گندم و جو کشت کرده‌اند هنوز سبز نکرده‌اند . در زمینهایی که پنبه کاری شده بود ، اکنون شاخه بالهای خشک و رنگ سوخته بر جای مانده است ، تهی از هر برگ و غوزه‌ای . منظره این زمینها در روزهای ابری زمستان غم‌انگیز تر است . از هر جایش رخوت و سستی می‌نماید . در حالی که آسمان با ابرها انباشته است و باد آرام نمی‌گیرد .

زمستانها ، روزهای آفتابی در اینچه بورون مطلوبترین روزهاست . وقتی که همه ابرها باریده باشند و خورشید با فخر و شکوه همیشگی‌اش بتابد . از دورنمای ((کوههای البرز)) در این روزها نباید غفلت کرد که سرتاسر افق جنوبی دشت را در بر دارد و ارتفاعاتش با برفها پوشیده است .

نگاهی به گذشته :

ترکمنها ((دشت گرگان)) (ترکمن صحرا) ، ((اینچه بورون)) و دهکده‌های دورو بر آن را رویهم ((اترك)) مینامند

مثلا وقتی بگویند که : ((پنبه امسال اترکیها خوب بود)) مقصودشان پنبه مزارع مردم ((اینچه برون))، ((تنگلی)) ، ((دانشمند)) و ((اق تیه)) است . این نامگذاری البته بی سبب نیست . زیرا که مردم این دهکده‌ها پیش از آن و بیش از آن که به همه دشت بستگی یافته باشند به حوزه‌ای از زمینهای دور و بر اترک و به رودخانه اترک وابسته بودند . اترکیها تا یاد دارند اترک را داشتند . چه خودشان که کشاورزند و ده نشین ، چه اجدادشان که گله دار بودند و کوچ نشین .

گذشته اترکیها را تا چهل و پنج سال پیش باید از زبان خود آنها شنید و با آنچه که اینک هستند در آمیخت و تصویری روشن از آن ساخت . اما برای دورتر از پنجاه سال . ناچار باید اشارات و حرف و حدیثهای مختلف را کنار هم گذاشت و با مختصر مدارک مکتوبی که درباره ((اینچه برون)) به جا مانده است تطبیق داد و به تصویری مبهم قناعت کرد .

تا همین ده پانزده سال پیش ، در زمینهایی که حالا پنبه و گندم می‌کارند و آبش را با پمپهای موتوری از اترک بالا می‌کشند ، برنج کشت می‌کردند . آن وقتها آب اترک بقدری زیاد بود که اندک طغیانی در فصل بهار سر می‌کشید و در زمینهاییکه قبلا کرت بندي شده بود راه می‌افتاد و آن را سیراب می‌کرد . وقتی هم فرو می‌نشست لایه‌ای از آن بجای می‌ماند که اترکیها می‌توانستند جوانه‌های برنج را در آن نشاء کنند . بعد هم ، تا فصل درو ، با کمی جوی بندي کردن ، دائما آب رودخانه‌ها را به شالیزارها می‌رساندند و نمی‌گذاشتند خشک بماند .

برنج اترک در همه ترکمن صحرا به خوش عطری شهرت داشت و دهکده‌های اترک به همین سبب پر رفت و آمد بود . نه تنها برنج خربوزه و هندوانه هم کشت می‌شد . از خربوزه‌هایی حکایت می‌کند که لب و دهان طاقت شیرینی آن را نداشت و چنان بزرگ بود که بیشتر از دو تا به الاغ نمی‌شد بار کرد .

از برکت آبهای اترک به انداز فنی پرنده و مرغابی زیاد بود که کمتر خانواده‌نی يك روز یا يك شب را بدون خوردن گوشت پرنده می‌گذراند . و تمام تشکها و پشتیهایشان را با پرهایی همان مرغابیها می‌انباشتند و هنوز در هر خانه اینچه برونی چند تایش را می‌توان دید .

در سالهای بعد هر قدر که آب اترک کمتر می‌شد ، این نعمتها هم از اینچه برون سر می‌تافت . علت کم شدن آب این بود که بخشها و دهکده های بالاتر از اینچه برون که در کناره‌های اترک قرار گرفته‌اند ، چه اینسوی مرز و چه آنسوی مرز ، آب رودخانه را به زراعتهای خودشان کشانند هر سال که دامنه زراعت در آنجاها بیشتر میشد ، آب کمتر برای اترکیها باقی می‌ماند . تا رسید به ده پانزده سال پیش که آب بکلی کم شد و به هیچ عذر و بهانه‌ای به جویها نمی‌ریخت .

این شد که اینچه برونیها فاتحه برنج کاری را خواندند . خیلیها ده را رها کردند و پی کسب و کاری دیگر به گنبد کاووس و دهکده‌های دور و برش رفتند آنها که باقی ماندند به کشت گندم و پنبه پرداختند . هر کس که دستش می‌رسید و توانایی داشت برای آبیاری زراعتهای خود پمپهای موتوری خرید و آنها که توانایی نداشتند زمینهایشان را با شرکت صاحبان پمپها کاشتند .

چاره اندیشی دیگرشان هم این بود که بالای اینچه برون و از رودخانه اترک نهري تا کنار تنگلی کنند و به محلی رساندند که اکنون دریاچه کوچکی شده است و آب اترک را که زمستان زیاد می‌شود در این دریاچه ذخیره می‌کنند . تا هم به زمینهای



يك زوج جوان اینچه برونی



در اینچه برون ،
سوزن دوزی
دختران از جمله
مناظری است که
زیاد دیده میشود

آنطرف دریاچه که دو سه سالی است کشت می‌کنند آب برسانند
و هم در تابستان برای آبی که باید خودشان در خانه مصرف
کنند در مضیقه نمانند .

بنابراین دوره‌ای از زندگی اترکیها که اکنون در آن بسر می‌برند پس از نسخ برنج‌کاری شروع شده است .
پیش از آنکه به این دوره زندگی آنان بپردازیم لازم است بدانیم که این مردم کشت برنج را از چه وقت و از چه
کسانی آموخته بودند . زیرا مسلم است که زندگی گله داری با آن کوچهای بیلاقی و قشلاقی که ترکمنهای
(بیموت) گرفتار آن بودند اگر هم می‌توانست با کشت دیمی اندکی گندم و جو سازگار باشد با شالیکاری سازگار
نیود که محتاج مراقبت دائم است و حداقل چهار پنج ماه از سال را باید بالای سرش ماند و آبیاریش
کرد . یعنی از مرحله‌ای که بذر جوانه می‌زند تا وقتی که نشاء کنند و بروید و درو شود . بعد هم ، خرمن کردن و
کوبیدن و باد دادن و دوباره کوبیدن که مرحله دیگرش است این کارها را مردمی وابسته به ده و آب و ملک
میتوانستند به سرانجام برسانند ، نه مردمی که رد گله بودند و از بیلاقی تا قشلاقشان حداقل ده پانزده منزل راه
بود .

برای روشن کردن موضوع ناچار باید باز هم به گذشته برگشت . دوره‌ای که ترکمنهای اترک فقط ماه های سرد
سال را در اترک بسر می‌بردند و با آغاز ماههای گرم همراه کوچندگان دیگر، به شمال و دامنه کوههای ((بالخان))
میرفتند و دشت گرگان (ترکمن صحرا) را برای عده‌ای از ترکمنها باقی می‌گذاشتند که گله‌دار نبودند و توانایی کوچ
را نداشتند .

کوچ کردن هم هر چه باشد وسیله‌ای می‌خواهد . دامدار بودن اولین شرط و اصلی‌ترین شرط آنست و
دامپروری قصد و فرض کوچ و کوچندگان . بعد هم وسیله کوچ باید فراهم باشد : گاری ، شتر ، اسب و الاغ ...
بسیست فرسنگ صحرا را از سوئی به سوئی رفتن یک سیر و گردش سهل و ساده این زمانه و به قصد زیارت یا
سیاحت یا سیاست نیست . هر کوچنده‌ای حداقل باید یک گاری داشته باشد یا چند شتر که بتواند اجزاء آلاچیقش را
و ریخت و پاشهای زندگی‌اش را بار کند و بچه‌هایش را بر آنها بنشانند . بودن کسانی در میان ترکمنها که
وسیله‌های کوچ را نداشتند و ناچار تابستانها را هم در دشت گرگان بسر می‌بردند، بی‌کار و بی بار . البته با کشت
جو و گندم دیمی آشنائی داشتند و کمی هم کشت می‌کردند . چه این عده که کوچ نمی‌کردند و ((چمور)) نامیده
میشدند ، چه آن عده که کوچ می‌کردند و ((چاروا)) بودند اما این مختصر زراعتهای پراکنده و در آن دشت فراخ و
تهی شده از گله و رمه محتاج مراقبت و دلسوز نبود . بزری می‌فشانند و به حال خود رها می‌کردند که تا
پیش از مراجعت چارواها و گله‌هایشان به ثمر می‌رسید . به هر صورت ... ((چمور)) ها که از گله و کوچ بریده
بودند، ناچار متوجه زمین و زراعت شدند و متوجه همسایه‌هاشان استر آبادیها و مازندرانیهها و با تأثیر پذیری از
زندگی این همسایه‌ها به کشت و ورز روی آوردند . از جمله ، ((چمور)) های اترکی نیز به کشت برنج‌کاری
پرداختند . در تصریح این حقیقت ، شرح کامل شالیکاری اینچه بورونیهها را تا آنجائیکه اصلاحات این کار یادشان
مانده است به این گفتار می‌افزاید تا دانسته شود که آن اصلاحات با گویش ترکمنی بیگانه و با گویش مازندران و
استرآباد آشناست .

شرح برنج‌کاری منسوخ شده اترکیها :

در نیمه‌های بهار بزر برنج را در قطعه زمینی تنگ هم می‌پاشیدند که بیشتر وجین شده بود و آب دیده بود . این
بزر پس از چند روز جوانه میزد و می‌گذاشتند تا چهل روز دیگر خوب رشد کند و آماده نشاء بشود . این جوانه
سبز را ((نیشه nische)) و آن قطعه زمین را ((نیشه پل nische pel)) می‌نامیدند . اول تابستان نیشه‌ها را
می‌چیدند و در زمینهاییکه با لایه‌های رسوبی اترک پوشیده شده بود نشاء می‌کردند . در این زمینها که از پیشتر
(پل بندی pel bandi)) (کرت بندی) شده بود ، طغیان اترک علفهای هرزه را در زیر پوشش رسوبی خود
خوابانده بود . اگر علفهای هم باقی می‌ماند ، هنگام نشاء کردن ، پاهایشان را به روی ساقه‌های آن علفها
می‌سرانند و در گل و لای دفنشان می‌کردند و بر جایش نیشه ((شالی - shili)) را می‌نشانند . بعد از نشاء کردن

هم تا وقت درو کمتر محتاج ((وجین)) میشدند . فقط مواظب بودند که آب اترك دانا از پای شالیها بگذرند و شالیزار خشك نماند .

تا هنگام درو مواظبت‌های دیگری هم معمول بود . یکی اینکه کسانی را در شالیزارهای خودشان می‌گماشتند که شبها خوک‌های وحشی را رم بدهند تا به شالیزار نیایند و شالی را خراب نکنند . وقتی هم که شالی خوشه می‌کرد همه روزه جوانک‌هایی را برای فرار دادن پرنده و گنجشک می‌گماشتند و برای دانه چیدن روی نهالهای شالی می‌نشستند و خوشه‌ها را تباه می‌کردند . برای اینکه گماشتگاه سالی زارها مزد و موابی هم از همان شالی مقرر می‌کردند که بعد از درو و خرمن کوبی می‌دادند به جوانکها هر يك پانزده بیست ((پوت)) و به آنها که خوکها را میراندند هر يك چهل یا پنجاه پوت . (فراوانی نعمت را برای آن اترکی‌های شالیکار از همین جا می‌شود دریافت که به يك ((شب‌پا)) در ازاء چهار ماه کار هشتصد کیلو برنج میدادند - $16/400$ کیلو گرم ضربدر 50 پوت = 820 کیلوگرم که معادلش با پول امروز و با حد اقل قیمت برنج هزار و هشتصد نهصد تومان می‌شود .)

وقت درو از اول پاییز بود و سه چهار هفته‌ای دوام داشت . با داس درو میکردند و دسته‌های درو شده را با چند ساقه شالی می‌پیچیدند و در همان شالی زار درو شده به ردیف بر روی ((سفال (sefal)) ها می‌نهادند . این دسته‌های درو شده را تا چهار پنج روز همانجا می‌گذاشتند بماند تا خشك شود . آنوقت هر ده پانزده دسته را با طناب به هم می‌پیچیدند و ((خرمنگاه)) می‌بردند و ((تایه (taye)) میکردند .



دو چهره اینچه برونی

خرمن را با چند اسب یا شتر می‌کوبیدند که با هم مهار بودند . خیلی ساده ، جوانی یا جوانکی روی یکی از اسبها یا یکی از شترها مینشست و حیوانات را دور خرمن می‌گرداند تا با لگدکوبی‌هایشان خرمن را بکوبند . مرد دیگری هم ، در پایین شالیها را با يك یا چند شاخه چوبی جابه جا می‌کرد . بعد هم خرمن کوبیده را دو قسمت می‌کردند با سه چهار متر فاصله و هر دو نفر با هم باد می‌دادند . به این طرز که روبروی هم به جریان باد پهلوی میکردند و با پارو شالی کوبیده را در فاصله بین خودشان به باد می‌دادند . دانه‌های شالی همان وسط میریخت و ((کمیل (Kemil)) (گاه برنج) با جریان باد چند متر دورتر از شالی انباشته میشد .

گاه را از فرط فراوانی غالباً همانجا می‌گذاشتند و شالی را با همان شترها از خرمنگاه به ده می‌رساندند . یا اگر شتر نداشتند و خرمن خودشان را با اسب و مادبان کوبیده بودند از شتردارها شتر کرایه میکردند . حیفاشان می‌آمد که اسبها را به زیر بار بگیرند حالا هم همین طور است ، نه فقط ترکمن اترکی ، همه ترکمنها به اسبهایشان دل می‌بندند و هر مراقبت و مواظبتی را از این حیوان دریق نمیکنند به هر حال برای هر بار شتری که از خرمنگاه به ده می‌رسانند ، نسبت به دوری و نزدیکی راه ده پانزده ((گروان)) برنج به شتردارها کرایه می‌دادند .

در این فصل چه اینچه برون و چه تنگلی پر رفت و آمد بود . از هر سوی دستفروشها با انواع فروختنیهای خود : قوریها و استکانها و ظرفهای چوبین ... میوه‌ها و خشکبارها ... پارچه‌ها و زیورهای زنانه ... از راه می‌رسیدند و اشیاء خود را با شالی مبادله می‌کردند تصویر این صحنه را به عهده خوانندگان می‌گذارد که زنها و بچه‌ها را به گرد دستفروشها تصور کنند که با شادمانی و قیل و قال هر يك شیئی مطلوب خود را می‌جستند . بهتر است در تکمیل این تصویر ، زنان ترکمن را چنان که هستند با پیراهن‌ها و روسری‌های سرخ و گلدار و زیورهای آویخته از گردن و گیسو تصور کنند . زیورهایی که در آن موج شادمانی انسانها با کمترین تابش خورشید می‌درخشید کودکانی یا کودکی را هم باید تصور کرد که مشت کوچکش را به خوشحالی با شالی انباشته است و به سوی جمع می‌دود تا در ازاء آنچه در مشت دارد اناری با دانه‌های سرخ و آبدار بر چین کند که بهترین میوه مطلوبش است .

باز گردیم به موضوع خودمان آن شالی را که از خرمنگاه به خانه یا آلاچیق می‌رساندند ، دانه‌هایش هنوز د ریند پوسته نازکی باقی مانده بود که می‌بایستی به وسیله زنها با ((یارقیقاق (yarpıyag)) کوبیده شود که مانند آسیابهای دستی بود ولی محقرتر . سنگ زیرینش را خودشان از کاه و گل به عمل می‌آوردند و در میانش چوبی می‌گذاشتند و سنگ رویی را که یک تکه آجور گرد بود و در وسط سوراخ داشت سوار آن می‌کردند و با همان ادا و اصول آسیابهای دستی می‌گرداندند . البته یک دسته چوبی هم روی همان خشت رویی کار می‌گذاشتند . زنی که می‌خواست با ((یارقیقاق)) کار کند ، کنارش می‌نشست ، با یک دست یارقیقاق را می‌گرداند و با دست دیگر شالی را مشت مشت در سوراخ گلوئی خشت رویی می‌ریخت و از دور و بر ((یارقیقاق)) هم دانه‌های رها از پوسته‌های جدا از دانه بیرون می‌ریختند . اما نتیجه کار با ((یارقیقاق)) ، برنجی بود که نیمی از دانه‌هایش هنوز هم در پوسته بود . چنین برنجی را ((آل (ale)) می‌نامیدند . این دیگری اصطلاح ترکمنی است که هر چیز خط و خالدار را ((آله)) می‌نامند . مثلا ((آله ق این - alepoın)) (گوسفندی که پشمهایش چند جا سفید و چند جا سیاه باشد) به هر حال... این ((آل)) را در یک هاون چوبی می‌ریختند به نام ((سخی - soxi)) که یک دسته سنگی هم داشت و آن دو تا را روی هم ((سخی داش - soxi dash)) می‌نامیدند ((آله)) در ((سخی داش)) آنقدر کوبیده می‌شد تا بقیه دانه‌ها هم از پوسته بیرون بیاید . پس از آن در یک ظرف چوبی سیمی مانند می‌ریختند که نامش ((اسرچه (sarca)) بود و با بو جاری کردن آنها ، پوسته‌ها را که در جلو جمع می‌شدند از دانه‌های برنج جدا می‌کردند که اینک ((تویی (tui)) یا ((دویی (dui)) نامیده می‌شد .

این نکته را باید در همینجا افزود که زنان اترکی فقط در همین مراحل آخر یعنی وقتی که شالی از خرمنگاه به خانه یا آلاچیق می‌رسید در کار برنج دست داشتند و گرنه در نشاء و درو و خرمن ایدا . البته مردان اترکی این حق را باید به زنهایشان میدانند که همیشه ترو خشک کردن بچه‌ها و پخت و پز غذا و تکان دادن و تمیز کردن نمدهای آلاچیق بر عهده آنان بود و همچنین نمد مالی و قالیچه بافی که خواهیم دید آن یکی چه زحمتهای می‌خواست و این یکی علاوه بر زحمت چقدر بردباری و شکیبایی .

پاورقی‌ها :

- 1 - معنی ((اینچه بورون)) هم در گویش ترکمنی ((دماغه دراز و باریک)) است : (اینچه = باریک و دراز) + (بورون = دماغ ، دماغه) .
 - 2 - شروع برنجکاری را در ((اترک)) باید از 60 - 70 سال پیش هم دورتر دانست . این تاریخ را میتوان چند سالی هم عقبتر برد ولی نزدیکتر نمیتوان آورد . در قسمت بعدی سلسله مقاله‌های مربوطه به ترکمنهای ایران درباره تاریخ شروع برنجکاری در اترک بحث خواهد شد .
 - 3 - در این گفتار همه واژه‌هایی که در ((گیومه)) می‌آید ، عینا از زبان اینچه بورونیه نقل می‌شود .
 - 4 - هر ((پوت)) = چهل ((گوران)) = 16/380 کیلوگرم .
 - 5 - قسمتی از ساقه برنج یا گندم را ((سفال)) می‌نامند که در وقت درو کردن از تیغه داس پایین‌تر می‌ماند و درو نمی‌شود .
 - 6 - ((خرمنگاه)) را اینچه بورونیهها ((خرمن یر - xarman yer)) می‌نامند . ((یر = جا ، مکان)) .
 - 7 - تایه کردن = انباشتن ، توده کردن ، خرمن کردن .
 - 8 - گروان = 400 گرم .
 - 9 - این ظرفهای چوبین را ساکنان کویپایه‌های جنگلی استرآباد و مازندران از درختان جنگل می‌تراشیدند و به معام له‌گرها می‌فروختند .
- در شماره 61 و 62 مجله و در مقاله ((ترکمنهای ایران - بررسی زمینه‌های اجتماعی)) از چاپ قسمتی از مطالب صرف نظر شد که در توصیف ((برده داری)) ، ((غول و ایگ)) و ((بای)) در ترکمنها بوده است . این مطالب پس از تکمیل مطالعه درباره ترکمنهای ایران و در کتابی که اداره فرهنگ عامه قصد دارد راجع به ترکمنهای ایران منتشر کند گنجانیده خواهد شد .